

تجزیه و تحلیل

خطبه ۳۳

نهج البلاغه

از نظر علوم عربی

دکتر اباذرعیاجی ، عضو هیأت علمی
دانشگاه آزاد اسلامی ، واحد جنوب

الحق من جنبه .

مَالِي وَلَفْرِيشِ وَاللَّهِ لَقَدْ قَاتَلْتَهُمْ كَافِرِينَ ، وَلَا قَاتَلْتَهُمْ مَفْتُونِينَ
وَإِنِّي لَصَاحِبُهُمْ بِالْأَمْسِ ، كَمَا أَنَا صَاحِبُهُمْ الْيَوْمَ ، وَاللَّهِ مَا تَنْقُمُ مِنَّا
فَرِيشٌ إِلَّا أَنْ أَلَّهَ اخْتَارَنَا عَلَيْهِمْ ، فَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي حَيْرِنَا فَكَانُوا كَمَا
قَالَ الْأَوَّلُ :

أَدَمْتُ لَعْمَرِي شَرِبَكَ الْمَخْضَ صَابِحاً
وَ أَكَلَكِ بِالزَّبْدِ الْمُقَشَّرَةِ الْبَجْرَا
وَ نَحْنُ وَ هَبْنَاكَ الْعَلَاءَ وَ لَمْ تَكُنْ
عَلِيّاً وَ حَطْنَا حَوْلَكَ الْجِدَّةَ وَ السَّمْرَا

این خطبه هنگامی که حضرت به جنگ بصریان رفته بودند ایراد فرموده اند ، در این خطبه ابتدا حکمت بعثت رسول اکرم (ص) سپس از فضیلت خویش سخن می گویند و قیام کنندگان در مقابل حق را نکوهش می کنند .

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَفْرَأُ كِتَابًا وَ لَا يَدْعِي نُبُوَّةً ، فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ وَ بَلَّغَهُمْ مَنَاجِيَهُمْ فَاسْتَفَامَتْ قَنَاتَهُمْ ، وَ اطْمَأَنَّتْ صِفَاتُهُمْ .

أَمَا وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَفِي سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّيْتُ بِحَذَا فَيَرَهَا ، مَا عَجَزْتُ وَ لَا جَبَيْتُ ، وَ إِنْ مَسِيرِي هَذَا الْمِثْلَهَا ، وَ لَا نَقْبِنُ الْبَاطِلَ حَتَّى يَخْرُجَ

معنی و شرح واژه‌ها

ساق - الماشية سوقاً: حثها على السير من خلف: از پشت چهارپایان را به جلو راند، این کلمه در قرآن بدین معنی در مورد راندن ابرها آمده است «حتى اذا اقلّت سحاباً سفنناه لبلدٍ مّیت» . اعراف ۵۷ .

بِوَأَفْلَاناً مَنْزِلًا: انزله فيه: او را در منزلی ساکن کرد در قرآن بدین معنی نیز آمده است «و الذين آمنوا و عملوا الصالحات لننبؤنهم من الجنة غرفاً» .

المنجاة: الباعث على النجاة: نجات آور در اصل مَنْجُوَةٌ بر وزن وزن مَفْعَلَةٌ بوده .

القناة: الرمح: نیزه در اصل «قنوة»، اسم جمع آن «قنا» الصفاة: الحجر الصلد الضخم: سنگ سفت و بزرگ، در اصل «صَفْوَةٌ» اسم جمع آن «صفا» .

الساقية: جمع مکسر «سائق»: راننده، در اصل «سَوَّاقَةٌ» بر وزن فعله مانند طالب طلبية .

حذافير: جمع مکسر «حذفور» یا «حذفار»: الناحية، العجائب، حذافیرها بمعنی سرتاسر، آنان تمامش .

أَنْقَبُ: من نَقَبَ الحائط: خرقة: دیوار را شکافت . مفتوتين: جمع سالم لمفتون: ضال: گمراه از فعل فَتَنَ - فُلَانًا او را گمراه کرد .

تقوم: مضارع من نَقَمَ - الامر من فلان: انکره علیه و عایه و کرهه اشد الکراهیه سوء فعله: او را به سختی محکوم کرد و از او عیب گرفت و از کار زشتش شدیداً متنفر شد .

الْحَيَوزُ: كل جمع منضم بعضه الي بعض: جماعتی که افرادش به هم دیگر ارتباط دارند، در اصل «حَيَوزٌ» بر وزن فِعَلٌ مانند سَيِّدٌ .

المحض من اللبن و نحوه: الخالص الذي لم يخالطه غيره: شیرری خالص که هیچ چیزی به آن مخلوط نشده است .

الصباح: اسم فاعل من صَبَحَ: جاء صباحاً: صبح هنگام وارد شد .

الزبد: ما يعلو اللبن عند منخضه: آنچه روی سطح شیر هنگام به هم زدنش، جمع می شود: کره .

المقشرة: اسم مفعول من قَشَرَّ: ما كشط لحاه او جلد او قشره: آنچه که پوستش کنده شده: پوست کنده .

البحر: الامر العظيم: امر بزرگ: می تواند جمع مکسر ابحر، بحراء بمعنی درشت، باد کرده، باشد .

وَهَبَ - له مالاً او غيره: أعطاه بلا عوض: بدون عوض به او

مال یا مانند آن بخشید در قرآن نیز بدین معنی آمده است «وهبنا له اسحق و يعقوب» . مریم ۴۹

حَطْنَا: ماض للمتکلمين من حاط - الشيء: حفظه و تعهده: از آن حفاظت و نگهداری کرد .

العُجْرُد: جمع مکسر اجرد، جرداء: الخيل القصيرة الشعر: اسبان کوتاه مو، یکی از صفات نجیب بودن اسبان .

السَّمَر: جمع مکسر اسمر، سمرء: صفت مایکون لونها بين السواء و البياض صفت آنچه که رنگش میان سیاهی و سفیدی است، معمولاً برای نیزه‌های قوی گفته می شود .

ترجمه خطبه

قطعاً خداوند محمد (ص) را در حالی برانگیخت که هیچ یکی از مردم عرب کتابی نمی خواند و ادعای پیامبری نمی کرد، او مردم را هدایت کرد تا به محلی که باید باشند مستقر ساخت و به جایگاه نجاتشان رساند، بنابراین ضعفشان به قدرت و استقامت و جای منزلتشان به جای ثابت و محکم، مبدل شد .

به خدا قسم من از فرمان دهندگان به آن بودم تا جاهلیت به کلی عقب نشست، با این حال نه عاجز شدم و نه ترسی بر من مسلط شد، اکنون این حرکتکم (رفتن به بصره) مانند زمان پیامبر است . قسم می خورم باطل را خواهم شکافت تا حق از پهلویش آشکار گردد .

من با قریش چه کار دارم، به خدا قسم با آنان در حالی که کافر بودند جنگیدم و به زودی با آنان در حالی که گمراه هستند خواهم جنگید من امروز با ایشان همانند گذشته عمل می کنم، به خدا قسم کینه قریش نسبت به ما تنها به خاطر اینکه خداوند ما را بر آنان برگزید و آنان را در زمره خود قرار داده ایم، قریش چنان هستند که شاعر گفته است:

به جانم قسم تو هر روز صبح شیر خالص می نوشیدی و نان سبوس گرفته و مرغوب با کره می خوردی، و این ما هستیم که بزرگی را به تو بخشیده و اسبان تیزرو و ساز و برگ را در اختیار تو قرار داده ایم .

ترکیب خطبه

* **إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ**

«إِنَّ» از حروف مشبیه بالفعل «اللَّهُ» اسم ان منصوب «بعث» فعل ماضی و فاعل آن (هو) جمله (بعث) خبر (إن) محلاً مرفوع «محمدًا» مفعول به منصوب «صلى» فعل ماضی مبنی بر فتحه مقدره

«اللّه» فاعل مرفوع «علیه» جار و مجرور متعلق به (صلی)،
 «و» حرف عطف «آل» معطوف بر ضمیر (ه) مجرور، «ه» ضمیر
 مضاف الیه.

«حتی» حرف غایه «تولت» فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل آن
 (هی) «بِحذا فیر» جار و مجرور متعلق به (تولت)، «ها» مضاف الیه
 «ما» حرف نفی «عجزت» فعل و فاعل «و» حرف عطف «لا» زائده
 برای تأکید نفی «جبت» فعل و فاعل.

*** و لیس احد من العرب یقرأ کتاباً و لا یدعی نبوة**

«و» حالیه «لیس» فعل ماضی ناقص «احد» اسم لیس
 مرفوع «من العرب» جار و مجرور متعلق به «کائن» صفت برای
 (احد)، «یقرأ» فعل مضارع مرفوع فاعل آن (هو) و جمله
 (یقرأ) محلاً منصوب خبر (لیس)، «کتاباً» مفعول به منصوب
 «و» حرف عطف «لا» زائده برای تأکید نفی «یدعی» فعل
 مضارع مرفوع به ضمه مقدره، فاعل آن (هو)، «نبوة» مفعول
 به منصوب جمله (یدعی نبوة) محلاً منصوب معطوف بر جمله
 قبل.

*** و ان مسیری هذا لیمثلها**

«او» حرف عطف «ان» از حروف مشبیه بالفعل «مسیر» اسم
 (ان) «ی» مضاف الیه محلاً مجرور «هذا» اسم اشاره صفت برای
 (مسیری) «المثل» جار و مجرور متعلق به (کائن) خبر (ان)، «ها»
 مضاف الیه محلاً مجرور.

*** و لا نقین الباطل حتی یرج الحق من جنبه**

«و» حرف عطف «ل» موطئه برای قسم «انقین» فعل مضارع
 مؤکد به نون تأکید مبنی بر فتح فاعل آن (انا)، «الباطل» مفعول به
 منصوب «حتی» حرف غایه «یرج» فعل مضارع منصوب به (ان)
 مضمرة «الحق» فاعل مرفوع «من جنب» جار و مجرور «ه»
 مضاف الیه محلاً مجرور.

*** فساق الناس حتی یوأمهم محلثهم و یلقهم منجاتهم**

«فاء» حرف عطف «ساق» فعل ماضی مبنی بر فتح فاعل آن
 (هو)، «الناس» مفعول به منصوب «حتی» حرف غایه «یوأم» فعل
 ماضی مبنی، فاعل آن (هو) «هم» مفعول به اول منصوب «محلث»
 مفعول به دوم منصوب «هم» مضاف الیه محلاً مجرور «و» حرف
 عطف «بلغ» فعل ماضی، فاعل آن (هو) «هم» مفعول به اول
 «منجاة» مفعول به دوم، «هم» مضاف الیه.

*** ما لی و لقریش**

«ما» اسم استفهام مبتدا محلاً مرفوع «لی» جار و مجرور متعلق
 به محذوف خبر برای مبتدا «و» حرف عطف «ل» حرف جر «قریش»
 اسم مجرور معطوف به ضمیر (ی).

*** فستقامت قناتهم و اطمانت صفاتهم**

«فاء» حرف عطف «استقامت» فعل ماضی مبنی بر فتح «قناة»
 فاعل مرفوع «هم» مضاف الیه «و» حرف عطف «اطمانت» فعل
 ماضی مبنی بر فتح «صفاة» فاعل مرفوع «هم» مضاف الیه.

*** و اللّه لقد قاتلتهم کافرین و لا قاتلتهم مفتونین**

«والله» جار و مجرور متعلق به (اقسم) محذوف «ل» موطئه
 برای قسم «قد» حرف تحقیق «قاتلتهم» فعل ماضی «ت» فاعل «هم»
 مفعول به «کافرین» حال از (هم) منصوب به یاء «و» حرف عطف
 «ل» موطئه برای قسم «قاتلتهم» فعل مضارع مؤکد به نون تأکید مبنی
 بر فتح فاعل آن «انا» «هم» مفعول به محلاً منصوب «مفتونین» حال
 از (هم) منصوب به یاء.

*** أما و اللّه ان كنت لفی ساقتها**

«أما» حرف تنبیه «و» حرف جر برای قسم «اللّه» مجرور و جار
 و مجرور متعلق به (اقسم) مقدر «ان» از حروف مشبیه بالفعل
 مخفف، عمل نمی کند «كنت» فعل ماضی ناقص «ت» اسم کان
 محلاً مرفوع «ل» حرف تأکید «فی» حرف جر «ساقه» اسم مجرور،
 جار و مجرور متعلق به (کائن) خبر (کان) «ها» مضاف الیه محلاً
 مجرور.

*** و انی لصاحبهم بالامس كما أنا صاحبهم اليوم**

«او» حرف عطف «ان» از حروف مشبیه بالفعل «ی» اسم (ان)
 محلاً منصوب «ل» برای تأکید «صاحب» خبر ان مرفوع «هم»
 مضاف الیه محلاً مجرور «بالامس» جار و مجرور «ک» حرف جر
 «ما» زائده کافه «انا» مبتدا محلاً مرفوع «صاحبهم» خبر مرفوع «هم»

*** حتی تولت یحذا فیرها، ما عجزت و لا جبت**

مضاف الیه «الیوم» مفعول فیه منصوب .

* و اللّٰهُ مَا تَنْقُمُ مِنَّا قَرِيشُ اِلَّا اَنْ اللّٰهُ اخْتَارَنَا عَلَيْهِمْ .

«والله» جار و مجرور متعلق به (أقسم)، «ما» حرف نفی «تنقم» فعل مضارع مرفوع «منا» جار و مجرور متعلق به (تنقم)، «قریش» فاعل مرفوع «الا» ادات حصر «ان» حرف مشبیه بالفعل مصدری «الله» اسم (ان) منصوب «اختار» فعل ماضی و فاعل آن (هو)، «نا» مفعول به محلاً منصوب «عليهم» جار و مجرور متعلق به (اختار) مصدر مؤول منصوب به نزع خافض در اصل (لاختیار الله ایانا) .

* فَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي حَيْرِنَا فَمَا كَانُوا قَالِ الْاَوَّلُ :

«فاء» حرف عطف «ادخلنا» فعل و فاعل «هم» مفعول به محلاً منصوب «في حيرنا» جار و مجرور و مضاف الیه «فاء» حرف عطف «كان» از افعال ناقصه «و» ضمیر اسم کان «كما» جار و مجرور متعلق به محذوف خبر (كان) «قال» فعل ماضی «الاول» فاعل مرفوع .

* اَدَمْتُ لَعَمْرِي شُرْبِكِ الْمَحْضِ صَابِحاً .

«ادمت» فعل و فاعل «ل» ابتداء «عمر» مبتدا مرفوع تقدیراً «ی» مضاف الیه، خبر این مبتدا محذوف تقدیراً (قسمی) «شرب» مفعول به منصوب «ک» مضاف الیه لظفاً (فاعل در معنی) «المحض» مفعول به «صابحاً» حال از (ک) .

* و اَكَلِكِ بِالزَّيْدِ الْمَقْشَرَةَ الْبُحْرَا

«و» حرف عطف «اکل» معطوف بر «شرب» منصوب «ک» مضاف الیه لظفاً، فاعل در معنی «بالزید» جار و مجرور متعلق به (اکل)، «المقشرة» مفعول به منصوب «البحر» صفت برای (المقشرة) .

* و نَحْنُ وَهَبْنَاكَ الْعِلَاءَ وَ لَمْ تَكُنْ عَلِيًّا

«و» حرف استئناف «نحن» مبتدا «وهبتناک» فعل ماضی و فاعل و مفعول به اول و کل جمله محلاً مرفوع خبر «العلاء» مفعول به دوم «و» حالیه «لم» حرف جزم «تکن» فعل مضارع ناقص مجزوم اسم آن (انت) «علیاً» خبر (تکن) منصوب، جمله حالیه محلاً منصوب .

* و حَطْنَا حَوْلَكَ الْجَرْدَ وَ السَّمْرَا

«و» حرف عطف «حطنا» فعل و فاعل «حول» مفعول فیه «ک» مضاف الیه «الجرد» مفعول به «و» حرف عطف «السمر» معطوف به (الجرد) و منصوب .

بعضی از نکات بلاغی

* کلمه «احد» در عبارت «و لیس احد من العرب یقرأ کتاباً و لا یدعی نبوة» نکره در سیاق نفی آمده، لذا معنی عموم را می رساند، همچنین کلمه های «کتاب، نبوة» نیز نکره واقع شده اند تا بر نوعیت دلالت داشته باشند یعنی (لا یقرأ نوعاً من الکتب و لا نوعاً من النبوة) * در عبارت «فساق الناس حتی یوآهم محلثهم» استعاره مکنیه وجود دارد زیرا کلمه «ساق» به معنی راندن معمولاً برای حیوانات به کار برده می شود لذا در این عبارت مردم زمان جاهلیت را به حیوانات پراکنده بدون چوپان تشبیه کرده و مشبه به را حذف و لوازم آن (راندن) را ذکر کرده است، و چون قرینه استعاره مکنیه استعاره تخیلیه به حساب می آید لذا نسبت دادن (ساق) به مردم تخییل می باشد .

* جمله (لا یدعی نبوة) به جمله (یقرأ کتاباً) برای تشریح در حکم اعرابی وصل شده است .

* کلمه (منجاة) در عبارت (و بلغهم منجاتهم) مجاز مرسل با علاقه سببیه است، زیرا مراد از منجاة سبب نجات نه نجات حقیقی است برای اینکه نجات در آخرت با رسیدن به نعیم بهشت حاصل می شود .

* در عبارت (حتی یوآهم محلثهم و بلغهم منجاتهم) سجع مطرف وجود دارد برای اینکه دو عبارت هم قافیه واقع شده اند .

* کلمه (قناة) در عبارت (فاستقامت قناتهم) مجاز مرسل با علاقه سببیه است زیرا (قناة = نیزه) سبب قدرت است، همچنین کل عبارت کنایه اشاره به قدرتمند شدن آنان است .

* کلمه (صفاة) در عبارت (اطمأنت صفاتهم) مجاز مرسل با علاقه محلیه است زیرا (صفاة) در این عبارت به معنی مکان وجود آنان است همچنین کل عبارت کنایه اشاره به ثبات و آرامش قرارگاه آنان است و چون دو عبارت فوق خبریه و دارای ارتباط معنوی هستند به وسیله واو وصل شده اند .

* در عبارت (استقامت قناتهم و اطمأنت صفاتهم) سجع متوازی وجود دارد زیرا کلمه های (قناة و صفاة) هم وزن و هم قافیه اند .

* عبارت (أما والله أن كنت لفي ساقتهما) خبر انکاری است زیرا این عبارت با چهار مؤکد (أما، قسم، إن مخففه، ل) آمده است در حقیقت شنوندگان این خطبه، علی (ع) را خوب می‌شناسند ولی عمل نکردن آنان بر حسب علم و آگاهی‌شان موجب شده که علی (ع) آنان را به منزله منکرین مورد خطاب قرار می‌دهد.

* در عبارت (وان مسیری لمثلها) تشبیه مرسل مجمل وجود دارد زیرا ادات تشبیه در آن ذکر و وجه الشبه حذف گردیده است در حقیقت عملکرد و حرکت امام به سوی بصره به حرکت و عملکردش نسبت به جاهلیت و کفر تشبیه شده است.

* در عبارت «لانتقن الباطل حتى يخرج الحق من جنبه» سه استعاره مکنیه وجود دارد زیرا باطل را به سنگی تشبیه کرده که حق را در درون خود پنهان کرده است، و حق را به معدنی تشبیه کرده که در درون آن سنگ پنهان است و بار دیگر آن سنگ به موجود زنده‌ای تشبیه کرده که حق را در دل خود مخفی کرده است، در هر سه استعاره یاد شده مشبه به حذف گردیده و لوازم آن مانند (لانتقن، جنبه) ذکر شده است، همچنین در عبارت فوق صنعت طباق وجود دارد زیرا حق و باطل متضادند.

* در عبارت (مالي و لقریش) لفظ قریش شامل تمام قبیله قریش از جمله خود حضرت علی و بعضی از یاران ایشان است بنابراین کلمه قریش در این عبارت مجاز مرسل با علاقه عموم است یعنی ذکر عموم، و افراد مخصوص آن مراد است.

* عبارت‌های «والله لقد قانتهم كافرين...» اخبار انکاری در معنی غیر اصلی به کار رفته‌اند زیرا شنوندگان این اخبار منکر مفهوم این اخبار نیستند ولی چون آنان بر طبق علم و آگاهی ایشان عمل نکردند حضرت علی آنان را به منزله منکر مورد خطاب قرار داده است.

* نوع قصر در عبارت «والله ماتنقم منا قریش آلان الله اختارنا...» قصر اضافی موصوف بر صفت است زیرا علت انتقام قریش منحصر به گزینش بنی هاشم توسط خدا شده است نه به خاطر علت دیگر و چون این عبارت به شنوندگانی گفته شده که میان علت‌های گوناگون برای انتقام قریش از حضرت علی (ع) مردد شده‌اند لذا این حصر اضافی از باب تعیین محسوب می‌شود.

* کل دو بیت (ادمت لعمری...) از باب استعاره تمثیلیه است زیرا کارهای قریش نسبت به حضرت علی به مفهوم و معنی این دو بیت تشبیه شده است، همچنین عبارت «وخطنا حولک الجرد و السمرا» کنایه نسبت است زیرا نگهداری اسبان و ساز و برگ پیرامون

شخص لازم‌ش آن است آن شخص بسیار مهم و قدرتمند است.

بعضی از نکات نحوی

* هنگامی که بخواهیم اسم ظاهر بر ضمیر مجرور عطف کنیم بر طبق نظر اکثریت نحویین لازم است آن حرف جر را بر اسم ظاهر بیاوریم مانند (سلمتُ علیک و علی ناصر)، ولی کوفیون این نظر را نمی‌پذیرند و اجازه می‌دهند عطف را بدون تکرار حرف جر صورت بگیرد یعنی اجازه می‌دهند جمله فوق را چنین بگویم (سلمت علیک و ناصر). بنابراین عبارت نهج البلاغه (صلی الله علیه و آله) بر طبق نظر کوفیون آمده است. اما بصریون آن را چنین می‌گویند: (صلی الله علیه و علی آله) ابن مالک در الفیه خود به این مسأله متعرض شده و نظر کوفیون را ترجیح داده و می‌گوید:

و عود خافض لیدی عطف علی
ضمیر خفض لازماً قد جعلاً
ولیس عندی لازم إذ قد أتی
فی الشر والنظم الصحیح مثبتاً

* هنگامی که (إن) حرف مشبه بالفعل مخفف شود (یعنی نون آن ساکن بدون تشدید بیاید) غالباً عمل آن باطل می‌گردد در این صورت لازم است لام تأکید در جمله بعدش بیاید و غالباً افعال ناسخه پس از آن می‌آیند. در جمله نهج البلاغه (والله إن كنت لفي ساقتهما) کاملاً مراعات شده است.

این مالک در این مورد می‌گوید:

و خفقت إن فقل العمل
و تلزم اللام إذا ماتهمل
و الفعل إن لم یک ناسخاً فلا
تلقیه غالباً یان ذی مؤصلاً

نکته صرفی

کلمه «ساقه» در عبارت «كنت لفي ساقتهما» جمع مکسر بر وزن فَعَلَةٌ است، این جمع غالباً برای اسم فاعل می‌آید مانند طالب = طلبه، قاتل = قتله، در اصل سَوْقَةٌ بوده، طبق قاعده اعلال (حرف عله متحرک ماقبل مفتوح تبدیل به الف می‌شود) به صورت «ساقه» درآمده است مانند بائع = باعة، قائد = قاده.